



دیوبندی‌ها و مواضع آنها درباره دعوت محمد بن عبدالوهاب

مسن منتظری

چکیده

علماء دیوبند، شاخه‌ای از پیروان حنفی‌مذهب در شبه قاره هند و جاهای دیگر هستند؛ این طایفه به دانشگاه دیوبند، منتسب بوده و مسیر ترسیم شده در آن را می‌پیمایند. مواضع آنها درباره دعوت محمد بن عبدالوهاب و آثار او موضعی تقریباً مبهم و پیچیده است؛ زیرا آنها در این باره موضعی غیر شفاف و چرخشی دارند. البته آگاهان تاریخ شبه قاره هند می‌دانند که مواضع دیوبندی‌ها درباره دعوت عبدالوهاب با مواضع بریلوی چندان تفاوتی ندارد. این، واقعیتی تاریخی است که تأویل و یا انکار آن، ممکن نیست. نظریات آنها در کتاب‌های قدیم و جدید علماء این فرقه مانند شیخ حسین احمد مدنی، شیخ خلیل احمد سهارنپوری، شیخ محمد تهانوی، شیخ عبدالشکور حنفی و شیخ احمد رضا بجنوری و ... هم به چشم می‌خورد و برخی از آنها تصریح کرده‌اند که محمد بن عبدالوهاب، از خوارج است و بعضی دیگر او را نافرمان، فاسق و خون‌خوار دانسته‌اند. برخی دیگر نیز او را فردی کم عقل و کودن دانسته و برائت خود را از وی و دعوت ایشان اعلام داشته‌اند. مشهورترین این علماء به سبب تردید درباره محمد بن عبدالوهاب و دعوتش، شیخ حسین احمد مدنی، ملقب به شیخ الاسلام است. او در موارد بسیاری از شخصیت محمد بن عبدالوهاب، دعوت و معتقدات او انتقاد کرده، به گونه‌ای که هیچ کدام از افراد این فرقه در این حد از محمد بن عبدالوهاب و دعوتش انتقاد نکرده‌اند.

در این مقاله برخی از سخنان علماء دیوبند که از نوشته‌های مورد اعتماد آنها برگرفته شده، بررسی خواهد شد.

کلید واژه‌ها: دیوبندیه، اهل حدیث، وهابیت، هند.

مقدمه:

آیین محمد بن عبدالوهاب زمانی به شبه قاره هند وارد شد که استعمار انگلیس سلطه خود را در تمام مناطق هند گسترش می‌داد و تنها علماء اهل حدیث از دعوت محمد بن عبدالوهاب حمایت می‌کردند؛ این حمایت علماء اهل حدیث زمانی صورت گرفت که و اژه وهابی به صورت ناسزا و دشنام به کار می‌رفت و اگر بگوییم که شبه قاره هند، پیش کسوت مکان‌هایی بود که صدای مخالفت با این نهضت از آن جا بلند شد و بدترین دشنام‌ها در آن جا درباره محمد بن عبدالوهاب به کار رفت، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

در نتیجه‌ی مخالفت‌هایی که علیه این نهضت و بنیان‌گذار آن و حکومت آل سعود به راه افتاد، روی کرد هند، رویکردی بسیار خشن و منفی علیه این نهضت بود و مناظرات بسیار شدیدی میان مخالفان و حامیان دعوت محمد بن عبدالوهاب، شکل گرفت. سید محمد هادی، در کتاب خود، بعد از بیان اجمالی چگونگی ورود ملک عبدالعزیز به سرزمین حجاز، می‌گوید، در سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۲۶ نتیجه این اختلافات را در دهلی چنین دیدیم که گردهم‌آیی بسیار بزرگی برگزار شد و به غیر مقلدان (جماعت اهل حدیث) منسوب به وهابیون، ناسزا گفته می‌شد. به خاطر عملکرد وهابی و ارتش سعودی بود که مرقد رسول مکرم ﷺ را به رگبار بسته، و تمام اماکن مقدس را ویران و نابود ساختند.^۱

در شمال هند، به سرعت انجمنی به نام «حزب الاحناف»، علیه غیر مقلدان، تأسیس شد و این انجمن گردهم‌آیی‌های بزرگ را سامان‌دهی می‌کرد و مجله‌هایی که به زبان اردو اندیشه حزب الاحناف را رواج می‌داد، مقالات و مطالب بسیار زیادی را در این باره چاپ، نشر و توزیع کرد. در ۲۵ سپتامبر سال ۱۹۲۶ کنفرانسی با عنوان کنفرانس حجاز اسلامی، به سرپرستی جمعیت خدام الحرمین در لکهنو برگزار

۱. برادران اردو، سید محمد هادی؛ به نقل از: دعوت محمد بن عبدالوهاب، ابوالمکرم بن عبدالجلیل، ص ۳۸.

و در این کنفرانس، قطعنامه‌ای، به همراه تصمیمات مهمی برای آزادی سرزمین مکه از دست ملک عبدالعزیز و جلوگیری از رفتن مسلمانان به زیارت خانه خدا تا پایان حکومت آل سعود، تصویب شد.

در سال ۱۹۲۶، کنفرانس دیگری نیز در لکهنو، برگزار و در این کنفرانس، قطعنامه‌ای نیز علیه ملک عبدالعزیز تصویب شد و در آن از حکومت بریتانیا خواسته شد تا به نیابت از مسلمانان هند، در امور حجاز، مداخله کرده و با استفاده از نفوذ سیاسی خود اقدامات لازم را علیه ملک عبدالعزیز انجام دهد.^۱

غیر از تشکیل این گردهم‌آیی‌ها و تصویب قراردادها و آثار منفی آنها، در آن روزگار نیز احزاب دینی متعدد و معروفی در شبه قاره هند وجود داشتند که در رد نهضت محمد بن عبدالوهاب، نقش آفرین بودند؛ از جمله:

۱. جماعت الشیعه؛

۲. جماعت البریلویه؛

۳. جماعت الدیوبندیه.

در شبه قاره، جماعت دعوت سلفی تنها جماعتی است که به دلیل پیوند اعتقادی با دعوت محمد بن عبدالوهاب، به طور کامل از آن، تأثیر پذیرفته و در شبه قاره هند رشد کرده است. این دو (نهضت محمد بن عبدالوهاب و نهضت اهل حدیث) درباره تمسک جستن به کتاب قرآن و سنت، هم نظراند و رجال این نهضت با تمام وجود از محمد بن عبدالوهاب و هوادارانش، دفاع می‌کنند.^۲

تاریخ تشکیل اهل حدیث در شبه قاره (بعد از یک دوره خاموشی طولانی) به دوران ولی الله دهلوی (م: ۱۱۷۶ هـ.ق) بر می‌گردد؛ و ولی الله دهلوی توجه ویژه‌ای به علوم قرآن و سنت، به عنوان دو منبع اساسی داشت و تلاش سازنده‌ای را علیه

۱. ابوالمکرم بن عبدالجلیل، دعوة محمد بن عبدالوهاب، ص ۴۱.

۲. همان، صص ۳۷ - ۳۸.

تقلید و جحد فقهی، از خود نشان داد. بعد از مرگ ایشان، نوه‌اش، اسماعیل دهلوی (م: ۱۲۴۶هـ.ق) در عرصه جهاد و تبلیغ و دعوت، گام گذاشت. پس از کشته شدن اسماعیل دهلوی در نبرد بالاکوت، هدف ایشان به صورت حزبی و با اهداف اصول و روش خاص ادامه پیدا کرد تا اینکه شیخ محدث نذیر حسین دهلوی (م: ۱۳۲۰هـ.ق) به عرصه دعوت و تبلیغ، وارد شد؛ او کسی بود که وقتی از سعد بن حمد بن عتیق، درباره او پرسیده شد، گفت: او بدون هیچ اختلافی، محدث این عصر و زمان است. او شصت سال تمام تدریس علوم و معارف شرعی را در مدرسه سید نذیر حسن دهلوی، به نام جامعه نذیر حسین، ادامه داد و در گسترش دعوت سلفی در شبه قاره بسیار کوشید.

همچنین روحانی سلفی معروف، نواب صدیق حسن خان بهوپالی (م: ۱۳۰۷هـ.ق) نیز نقش بسیار زیادی در گسترش و تقویت نهضت اهل حدیث داشت؛ نام برده یک گروه علمی از علماء سلفی، بنا نهاد که به تألیف، ترجمه و تدریس علوم اسلامی پرداختند و خود، با هزینه شخصی، به چاپ و توزیع کتب ارزنده‌ای همچون فتح الباری، شرح صحیح بخاری، تفسیر ابن کثیر و نیل الاوطار شوکانی پرداخت. در سال ۱۳۲۴هـ.ق، علماء سلفی، تشکیل جمعیت یا انجمنی را بر اساس روش طی شده، برای مقابله با تهدیدهای زمان و گسترش دعوت میان فرزندان مسلمانان، تصویب کردند و در همان سال، جمعیتی با عنوان کنفرانس اهل حدیث سر تا سر هند، با سرپرستی علامه ثناء الله تشکیل شد؛ علامه ثناء الله نابودکننده فتنه قادیانی در شبه قاره است. بعدها اسم این کنفرانس به جمعیت اهل حدیث هند تغییر یافت.

در سال ۱۹۴۷، سال تقسیم شبه قاره به هند و پاکستان، طرفداران جمعیت اهل حدیث نیز در دو کشور قرار گرفتند و برای مدت کوتاهی حرکت و فعالیت جمعیت، به سستی گرائید؛ چون آنها بزرگ‌ترین مؤسسه آموزشی خود، دارالحدیث رحمانی را در دهلی از دست دادند. در ادامه نهضت، جماعت اهل حدیث، بسیار نکوهش شده و به مزدوری و هابی‌ها و ملک عبدالعزیز بن آل سعود، متهم شدند اما

آنها هم‌چنان در گسترش این تفکر، کوشیدند.^۱ عبدالعزیز کاملاً از این جماعت حمایت می‌کرد و دلیل آن، نامه‌ای است که ملک عبدالعزیز به بزرگان جمعیت اهل حدیث نوشت.

در ادامه اقوال برخی از علماء دیوبند نقل می‌شود.

۱. شیخ حسین احمد مدنی (م: ۱۳۷۷هـ.ق)

ایشان در جامعه دارالعلوم دیوبند، دانش آموخته و بعد از شیخ انور شاه کشمیری، به ریاست مدرسان و مقام شیخ الحدیث در دارالعلوم دیوبند، برگزیده شد. ایشان در پایه‌گذاری نهضت آزادی هند از سلطه انگلیس، نقش بسیار برجسته‌ای داشتند و تألیفاتی نیز دارند که برجسته‌ترین آنها کتاب «نقش حیات» در دو جلد و کتاب «الشهاب الثاقب» است.^۲ شیخ مدنی در فرازی از سخنانش درباره شرح حال محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

همانا محمد بن عبدالوهاب نجدی در آغاز قرن سیزدهم هجری در سرزمین نجد عربی، ظهور کرد و به دلیل داشتن افکار باطل و عقاید فاسد، با اهل سنت جنگید و بسیاری از آنها را کشت و همواره آنها را برای پذیرفتن اعتقادات خود، مجبور می‌ساخت. او استفاده از اموال آنها را حلال و کشتن آنها را موجب کسب و ثواب می‌دانست؛ او اهالی حجاز و به ویژه حرمین شریفین را بسیار آزار داد و علماء گذشته، سخنانی در نهایت جسارت و گستاخی را از او نقل کرده‌اند. بسیاری از مردم اهالی حجاز به دلیل شدت اذیت و آزار او مجبور شدند مکه و مدینه را ترک کنند. خلاصه سخن اینکه محمد بن عبدالوهاب، فردی سرکش، فاسق و خون خوار بوده و به این سبب، مردم عرب، همواره دشمن او بوده و در آینده نیز با وی و پیروانش، دشمنی خواهند داشت.^۳

۱. همان، ص ۴۳.

۲. نزهة الخواطر، عبدالحی بن فخرالدین الحسنی، ج ۸، صص ۱۱۵ - ۱۲۱.

۳. الشهاب الثاقب علی المسترق الکاذب، حسین احمد مدنی، ص ۴۲.

برخی عقاید محمد بن عبدالوهاب و نقد آنها از نظر احمد حسین مدنی:

مسأله تکفیر مسلمانان

محمد بن عبدالوهاب، معتقد بود که تمام مسلمانان کشورهای عربی، کافر و مشرک اند و جنگ علیه آنها و کشتن و غارت اموال آنها جایز بلکه واجب است.^۱ شیخ مدنی در این باره فتوایی را به نقل از علماء و استادان، خود مبنی بر رعایت احتیاط درباره تکفیر مسلمانان نقل می کند و دیدگاه محمد بن عبدالوهاب را با این فتوای مشایخ خود مخالف می داند و می گوید: خواننده در این باره باید به شدت احتیاط کند و باید مانند شیخ رشید احمد گنگوهی و پیروانش درباره تکفیر مسلمانان و پای بندی آنها در پیروی از سلف صالح، توجه کند؛ بر خلاف دیدگاه وهابی ها که مسلمانان را با اندک شبهه و وهمی کافر دانسته، غارت اموال آنها را حلال می دانند.^۲

مسأله حیات النبی ﷺ

شیخ مدنی در این باره می فرماید:

همانا نجدی (محمد بن عبدالوهاب) و پیروانش، هنوز معتقداند که زنده بودن و زندگی پیامبران، به مدتی محدود است که آنها در دنیا سپری کرده اند و بعد از وفات پیامبران، آنها همانند سایر مؤمنان با هم، تفاوتی ندارند و پیامبران، بعد از مردن، حیاتی بیش از آنچه برای عامه مسلمانان در برزخ، ثابت است، ندارند. البته بعضی از آنها به سلامت اجساد انبیاء پس از مرگ، ایمان دارند اما بدون ارتباط با ارواح؛ و از بسیاری از آنها شنیده شده است که درباره حیات النبی ﷺ سخنان زشتی را بر زبان

۱. همان، ص ۴۳.

۲. همان، ص ۴۴ - ۴۵.

می‌آورند که گفتن آنها اصلاً جایز نیست. حتی در کتاب‌های‌شان نیز نوشته‌اند، اما بزرگان ما در این مسأله با وهابی‌ها اختلاف نظر دارند. در این باره، شیخ نانوتوی، کتابی حجیم که شهرت جهانی دارد، نگاشته و حیات النبی را با شهادت و قاطعیت تمام، ثابت کرده است.

شیخ گنگوهی مسأله حیات النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را تأیید و در تألیفاتش آن را به صراحت نقل کرده است؛ برای خواندن مطالب بیشتر در این باره می‌توان به کتاب‌های آب حیات، هدایة الشیعه، الاجوبة الاربعین، اللطایف القاسمیه و زبدة المناسک مراجعه کرد. مسأله حیات النبی، مطلب بسیار مهمی است که علماء حرمین در این مسأله با وهابی‌ها اختلاف نظر دارند و چندین بار بحث درباره این موضوع، به جدال، انجامیده است.^۱

مسافرت برای زیارت مرقد مطهر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

شیخ مدنی در این باره می‌گوید: وهابی‌ها می‌گویند، زیارت روضه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و حاضر شدن نزد ضریح شریف ایشان، بدعت است و مسافرت به مدینه به قصد زیارت روضه، ممنوع است و در این مسأله به حدیث «لا تشد الرحال الا الی ثلاث مساجد» استناد می‌کنند.^۲ این گروه هرگاه به مسجد نبوی وارد می‌شوند، به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درود و سلام نمی‌فرستند و رو به قبر دعا نمی‌کنند.

اما بزرگان ما در این مسأله با این فرقه از هر جهت، مخالف‌اند و همواره برای زیارت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سفر می‌کنند؛ زیرا از تهدیدی که در حدیث «من حج و لم یزرنی...» و حدیث «من جاءنی...» آمده، بیمناک‌اند.

ایشان از استادش، رشید احمد گنگوهی، مطالبی را نقل می‌کنند که می‌توان

۱. همان، ص ۴۵.

۲. دعوة محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۴۸.

نکات زیر را از آنها به دست آورد:

۱. مسافرت برای زیارت مرقد مطهر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جایز است، بر خلاف آنچه که وهابی‌ها می‌گویند و آن را حرام می‌دانند؛
۲. این مسافرت از جمله عبادت‌هاست و کسانی که آن را انجام می‌دهند، در قیامت، پاداش ویژه‌ای خواهند داشت؛
۳. این عبادت، از و الا‌ترین مستحب‌ها و از مؤکدترین سنت‌هاست و نزدیک‌ترین عمل به واجبات است؛
۴. احادیث وارد شده در این باره همه مقبول‌اند و شایسته است که به آنها عمل شود، لکن وهابی‌ها در این مسأله با ما اختلاف دارند، چون تمام احادیث وارد شده در این باره را، جعلی و یا بسیار ضعیف می‌دانند؛
۵. آن‌گونه که وهابی‌ها می‌پندارند، مسافر مدینه تنها به قصد زیارت مسجد مسافرت نمی‌کند؛ آنها می‌گویند، مسافرت به مدینه جایز نیست مگر به نیت زیارت مسجد نبوی؛ اما رشید احمد گنگوهی، آشکارا با وهابی‌ها مخالف است، چون می‌گوید، شایسته است که مسافر مدینه، زیارت مرقد رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را نیت کند؛
۶. بزرگان ما برخلاف وهابی‌ها به شفاعت حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ معتقد هستند؛ آنها درباره مسأله شفاعت هزارها تأویل دارند و از پیش خود توجیهاتی را می‌تراشند، به گونه‌ای که به انکار شفاعت می‌انجامد.^۱

بی‌ادبی وهابی‌ها در حق رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و انکار فضیلت ایشان

شیخ مدنی می‌گوید:

وهابی‌ها درباره رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کلماتی در نهایت زشتی و بی‌ادبی بر زبان می‌آورند و خود را با شخصیت ایشان مساوی می‌دانند و ایشان را دارای فضیلت نمی‌دانند. مگر برای مدت کوتاهی؛ یعنی همان روزهای دعوتش و

۱. همان، ص ۱۴۹.

بلکه چنین می‌پندارند که امروز رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر ما هیچ حقی ندارد، بلکه ایشان بعد از وفات خود، هیچ فایده‌ای برای ما ندارد. بزرگان وهابی می‌گویند: عصا و چوپدستی برای ما از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (بعد از وفاتش) بیشتر سود دارد، زیرا با عصا سگ گزنده را از خود می‌رانیم اما شخصیت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین فایده‌ای برای ما ندارد.^۱

مولوی مدنی بعد از این سخنان، از احترام نهادن بزرگان و استادان خود نسبت به حرمین شریفین و محبت آنها به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن گفته و با صراحت می‌گوید: وهابی‌ها در این مسایل با علماء دیوبند مخالف‌اند و عقیده‌ای همچون علماء دیوبند ندارند. سپس می‌گوید: آیا چنین است حال وهابی‌های خیث؟ آیا کلماتی مانند این از زبان‌های بدبوی آنها بیرون می‌آید؟ چگونه می‌تواند محبت به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرک و الحاد و مدح ایشان، خرافات باشد؟

سپس شیخ مدنی داستانی را دربارهٔ شیخ رشید احمد گنگوهی نقل می‌کند که نشان دهنده محبت ایشان به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ که شیخ احمد گنگوهی، پارچه‌ی سبز رنگی را از پوشش حجره رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به یادگار داشت و روزهای جمعه که میریدان و معتقدان به نزد ایشان می‌آمدند، ایشان صندوق تبرکات را باز می‌کرد و این تکه پارچه سبز رنگ را بیرون می‌آورد و نخست آن را به چشم می‌مالید، سپس آن را می‌بوسید و بعد آن را به چشم‌های دیگران می‌مالید و آن را روی سر آنها می‌گذاشت و هزاران تن از مردم این قصه را می‌دیدند؛ آیا این عمل، از نظر وهابیان، بدعت و حرام نیست؟

شیخ مدنی می‌گوید:

روزی من از شیخ گنگوهی دربارهٔ آنچه اهل مدینه انجام می‌دهند پرسیدم؛ اینکه آنها کودکان را پس از چهل روز از تولد آنها به حجره مبارک پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌آورند و خادم، آنها را نزدیک ضریح پیامبر و رو به قبله

۱. مدنی، احمدحسین، الشهاب الثاقب علی المسترق الکاذب، ص ۴۷.

رها می‌کند و برای آنها دعا می‌کند. ایشان گفتند: این عمل، جایز و نیکوست؛ آیا وهابی‌های خبیث، این اعمال را جایز می‌دانند، یا شرک و کفر و بدعت^۱؟

بدعت بودن توسل به رسول اکرم ﷺ و سایر انبیاء و اولیاء بعد از وفات آنها

شیخ مدنی در این باره می‌فرماید:

همانا بزرگان گرامی ما همواره به انبیا و اولیا توسل می‌جستند و پیروان‌شان را نیز به این کار امر می‌کردند؛ همان توسلی که وهابی‌ها آن را حرام می‌دانند. شیخ نانوتوی، قصیده‌ای بسیار طولانی درباره توسل به مشایخ سلسله‌های چشتیه، صابریه و عالیه سروده‌اند و این قصیده به صورت ضمیمه در کتاب امداد السلوک و سایر رساله‌های دیگر، چاپ شده است. وهابی‌ها توسل به انبیا را جایز نمی‌دانند، چه رسد به اولیا و آنها به کار بردن کلمه «بحق فلان» را بسیار زشت و بد می‌دانند.

رد انجام اعمال مربوط به تصوف

شیخ مدنی در این باره می‌گوید:

همانا وهابی‌ها توجه به باطن و انجام اعمال تصوف را، مانند مراقبه، ذکر، فکر، ربط قلب به شیخ خلوت و رسیدن به مقام‌های، فناء، بقاء را بیهوده و بدعت و گمراهی و اقوال و افعال این بزرگان را نوعی شرک در رسالت می‌دانند، همچنین وارد شدن در رشته تصوف را مکروه بلکه بدتر از آن می‌دانند.^۲ دریافت‌های فیض‌های روحی و باطنی از نظر آنها بی‌ارزش است. اما بزرگان ما همگی طرق باطنی صوفیه را پیموده‌اند و شعار آنها ریاضت و تمرین در فکر و ذکر است.

۱. همان، ص ۵۳.

۲. همان، ص ۵۴.

شیخ گنگوهی در رساله «امداد السلوک» شیخ کامل خود را چنین ستوده است: افتخار مشایخ اعلام، مرکز [رجوع] خاص و عام، منبع برکات قدس، مظهر فیوضات، معدن معارف، مخزن الحقایق، مجمع الدقایق، چراغ دوران، قدوة اهل زمان خود، سلطان عارفان، پادشاه تارکان، غوث کاملان، غیاث طالبان، او که زبان قلم‌ها از تعریف و اوصاف و الای او کند شده‌اند و خوی و خصلت گرامی درونش، در و صف نمی‌گنجد؛ رفتگان و آیندگان، به باطنش غبطه می‌خورند و فاجران و غافلان، به سبب ظاهرش، در آتش حسد می‌سوزند؛ مرشد معتمدان، وسیله امروز و فردای من، مولا و ... آزاد کننده من، سید و سند من، شیخ الحاج، معروف به امداد الله فاروقی تهانوی، سلمه الله بالارشاد و الهدایة و ...^۱

شیخ گنگوهی بعد از این تعریف می‌گوید: ای برادران! با دیده انصاف به کلمات این عبارت بنگرید و بعد بگوئید آیا وهابی‌ها چنین کلماتی را درباره شخصیتی از شخصیت‌ها به کار می‌برند.

این عبارت، حکایت از آن دارد که شیخ گنگوهی به طور کامل با حضرت قطب عالم، الحاج امداد الله، در تمام نوشته‌ها و اعتقاداتش اتفاق نظر دارد و این مطالب، تهمت وهابی بودن را از ایشان برطرف می‌کند و اینکه هر صفحه از کتاب امداد السلوک و هر سطر آن، دلیل و برهان کاملی ست بر اینکه شیخ گنگوهی، عالم حنفی ربانی ست.^۲

بی‌ادبی درباره ائمه اربعه اهل سنت^۳

وهابی‌ها تقلید از یک امام مشخص را شرک در رسالت می‌دانند و درباره ائمه اربعه سخنان بی‌اساس و نازیبایی را به کار می‌برند، پس آنها با اهل سنت و جماعت،

۱. همان، ص ۵۵.

۲. الشهاب الثاقب، احمدحسین مدنی علی المسترق الکاذب، صص ۵۰ و ۶۰-۶۱.

۳. دعوة محمد بن عبدالوهاب ص ۱۵۶.

مخالف هستند.

وهابی‌های نجد ادعای دارند که آنها پیروان احمد بن حنبل هستند و لی در تمام مسایل از احمد بن حنبل پیروی نمی‌کنند، بلکه هرگاه حدیثی، طبق برداشت آنها، با مسأله فقهی، مخالف باشد، فقه حنبلی را رد می‌کنند.

بزرگان دیوبند، پیرو ابوحنیفه هستند و در اصول و فروع، از ایشان پیروی می‌کنند و تقلید از یکی از ائمه اربعه اهل سنت را واجب می‌دانند؛ همان طور که شیخ نانوتوی در کتابش «لطائف قاسمیه» و شیخ گنگوهی در کتاب «سیبیل الرشاد»، به تفصیل در این باره سخن گفته‌اند.

اثبات جهت و استواء برای خدا

شیخ مدنی می‌گوید: وهابیت در آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ جهت و استواء ظاهری را برای خدا ثابت می‌کند و همچنین در دیگر آیه‌ها که آنها با توجه به آن آیات جسمانی بودن خدا را ثابت می‌کنند.^۱

به کار نبردن کلمه نداء «یا» برای رسول الله ﷺ

شیخ مدنی در این باره می‌گوید:

وهابی‌ها به طور مطلق افراد را از نداء کردن رسول الله باز می‌دارند اما بزرگان دیوبند درباره این مسأله نگاه تفصیلی دارند و می‌گویند، اگر معنای واقعی و اصلی «یا رسول الله» مقصود نباشد بلکه به عنوان تکیه لسان باشد؛ به گونه‌ای که در عرف رواج دارد و آنها هنگام ناراحتی و مصیبت می‌گویند: یا ام‌ا، یا ابا؛ در چنین حالتی گفتن یا رسول الله اشکالی ندارد و اگر عبارت یا رسول الله به معنی ضمنی‌اش، برای درود و سلام گفته شود، و یا به خاطر غلبه محبت و شدت عشق به رسول الله از دهان بیرون بیاید،

۱. همان، ص ۱۵۷.

اشکالی ندارد. همچنین اگر «منادی» معتقد باشد که خدا این نداء را به فضل و عنایت خودش به رسول الله ﷺ می‌رساند، اشکال ندارد. همچنین کاربرد «یا» در هنگام نداء صاحبان ارواح پاک و نفوس زکیه و آنهایی که دوری مسافت و وجود جسم نمی‌تواند مانعی برای رسیدن گزارش‌ها به آنها باشد نیز اشکالی ندارد. البته بزرگان کاربرد دو صورت آخر را برای عامه مردم، مناسب نمی‌دانند.^۱

اما وهابی‌ها در این باره این نگاه تفصیلی را ندارند و تمام گونه‌های نداء را ممنوع می‌دانند. بارها از وهابی‌های عرب شنیده شده است که مردم را از گفتن «الصلاة والسلام علیک یا رسول الله» باز داشته‌اند و اهل حرمین را به خاطر به کار بردن این کلمات مسخره کرده‌اند ولی بزرگان گرامی ما این روش درود گفتن و سایر روش‌ها را درست می‌دانند، اگرچه با صیغه خطاب و نداء باشد؛ بلکه این گونه «درود و سلام فرستادن را مستحب می‌دانند و پیروان خود را به انجام آن، امر می‌کنند».

وهابی‌ها می‌گویند: «یا رسول الله» گفتن، کمک جستن از غیر خدا و شرک است و این نیز یکی از عوامل و اسباب اختلاف ما با آنهاست. بله، در صورتی که از رسول اکرم ﷺ مطلبی خواسته شود که جز خدا کس دیگری نتواند آن را انجام دهد، آن‌گاه این کار، ممنوع است.

بزرگان دیوبند «این گونه نداء» را برای کسانی که در مسجد نبوی و حجره نبوی حضور دارند، جایز و مستحب می‌دانند، به خلاف وهابی‌ها که آن را استغاثه از غیر خدا می‌دانند و آنها به حیات دنیوی پیامبران در قبور، معتقد نیستند، بلکه آنان و عامه مردم را در حیات برزخی، مساوی می‌دانند.^۲

وقتی وهابی‌ها به مسجد نبوی می‌آیند به حضرت رسول اکرم ﷺ سلام و درود نمی‌فرستند و رو به قبر دعا نمی‌کنند اما بزرگان علمای دیوبند همواره از بیم حدیث

۱. همان، ص ۱۵۸.

۲. الشهاب الناقب علی المسترق الکاذب، احمدحسین مدنی، صص ۶۴-۶۶.

«من حجّ و لم یزرنی...» و همچنین حدیث «من زارنی...» برای زیارت رسول ﷺ به مدینه می‌روند.^۱

رد خواندن دلایل خیرات، قصیده بُرده و قصیده همزیه^۲

شیخ مدنی درباره فرق میان عقیده دیوبندی‌ها و پیروان وهابی‌ها می‌گوید: وهابی‌ها کثرت درود و سلام فرستادن به بهترین مخلوقات و خواندن دلایل خیرات و قصیده برده و مانند آنها و رد زبان قرار دادن آنها را عمل بسیار ناشایسته‌ای می‌دانند و برخی، ابیات قصیده برده را جز کفریات^۳ می‌دانند؛ مثلاً بیت زیر:

یا اشرف الخلق ما لی الودّ به سواک عند حلول الحادث الهمم

ای بهترین مخلوقات! مرا چه شده که هنگام نازل شدن حوادث عمومی، به غیر

از تو پناه می‌برم؟

اما مشایخ ما به پیروان خود اجازه می‌دهند که دلایل خیرات را بخوانند و آنها را امر می‌کنند تا هر چه بیشتر دلایل خیرات را خوانده و به رسول اکرم ﷺ درود و سلام بفرستند و شیخ گنگوهی و شیخ نانوتوی به هزاران تن از مریدان خود اجازه خواندن این بیت را داده بودند و خود آنها نیز این قصیده را تا مدت‌های زیادی می‌خوانند.^۴

انکار شفاعت رسول الله ﷺ

علماء دیوبند، برخلاف وهابی‌ها، به شفاعت رسول اکرم ﷺ معتقد هستند ولی وهابی‌ها مسأله شفاعت را هزاران گونه تأویل نموده و از پیش خود، توجیهاتی بیان می‌کنند که تقریباً به انکار شفاعت می‌انجامد.

۱. همان، ص ۶۶.

۲. دعوة محمد بن عبدالوهاب، ابوالمکرم بن عبدالجلیل، ص ۱۶۰.

۳. دلائل الخیرات و شوراق الانوار فی ذکر الصلاة علی النبی المختار، محمد بن سلیمان بن عبدالرحمن الجزولی السملانی.

۴. الشهاب الناقب علی المسترق الکاذب، احمدحسین مدنی، ص ۶۶.

شیخ مدنی در این باره می‌گوید:

علمای دیوبند، شفاعت رسول الله ﷺ را امری محقق و ثابت می‌دانند؛ حتی آنها شفاعت پنج‌گانه گفته شده در کتاب‌های متکلمان را برای رسول اکرم ﷺ، به صورت خاص و عام، ثابت می‌دانند و زائران را به درخواست شفاعت از ایشان، امر می‌کنند.^۱

پذیرفتن وجود علوم باطنی برای رسول اکرم ﷺ

شیخ مدنی در این باره می‌فرماید:

وهابی‌ها بر این باوراند که رسول اکرم ﷺ هیچ بهره‌ای از علوم اسرار الهی (علوم باطنی) جز احکام شریعت ندارد اما علماء دیوبند بر این باوراند که رسول اکرم ﷺ، در علم احکام شریعت و علوم ذات و صفات و افعال الهی و علوم اسرار الهی و ... و جایگاهی دارند که احدی غیر از او به این جایگاه نرسیده و نخواهد رسید و اینکه رسول اکرم ﷺ، بعد از خدا، و الاترین جایگاه را در علوم و سایر موارد کمال دارند و علوم اولین و آخرین، به ایشان داده شده است.^۲

بدعت بودن شادمانی به سبب و لادت پیامبر ﷺ

وهابی‌ها معتقداند، شادمانی کردن به سبب و لادت رسول اکرم ﷺ امری ناپسندیده و بدعت است و لذا یاد کرد از اولیا الهی را به این گونه، بد می‌دانند. اما بزرگان ما بر این باوراند که یاد کرد از تولد ایشان همراه با روایات مستند، امری نیکو و موجب برکات است. مسائل دیگری نیز وجود دارد که درباره آنها دیوبندی‌ها به شدت با وهابیون اختلاف دارند و لذا نسبت دادن علمای ما به وهابی افتراء و تهمت

۱. همان، ص ۶۷.

۲. همان، ص ۶۸.

محض است.^۱

شیخ مدنی و تبرئه علمای دیوبند از پیروی از شیخ محمد بن عبدالوهاب

وی در این باره می‌گوید:

ای برادران! این مسایل را به خاطر آگاهی شما برشمردیم؛ وهابی‌ها همواره با علماء حرمین شریفین مخالف بوده‌اند و لذا وقتی بر حرمین، حاکم شدند، هزاران انسان را کشته و هزاران نفر را شکنجه کردند. و بارها بین آنان بحث و مناظره صورت گرفته اما بزرگان ما (دیوبندی‌ها) با وهابی‌ها درباره این امور، به شدت اختلاف دارند.^۲

سخنان محمد منظور نعمانی درباره رجوع شیخ مدنی از سخنان خود

شیخ نعمانی (از فارغ التحصیلان دارالعلوم دیوبند) می‌گوید:

دیدگاه‌هایی که شیخ مدنی در کتابش «الشهاب الثاقب» بیان کرده، دیدگاه‌های شخصی او نبودند بلکه مسائلی بودند که مردم خاص و عام، در مدینه منوره آنها را به محمد بن عبدالوهاب و پیروانش، نسبت می‌دادند.^۳

ایشان ادامه می‌دهد:

بعد از آنکه شیخ مدنی و خلیل احمد سهارنپوری، حقیقت و واقعیت امر را متوجه شدند، رجوع خودشان را از دیدگاه‌های گذشته خود با نگارش و ... اعلام داشتند.

نقد سخنان نعمانی

اولاً: جدا از هرگونه تفسیر خواننده در این باره، خواننده با خواندن این مطالب

۱. رک: زبدة المناسک، رشید احمد گنگوهی (درباره زیارت مدینه) و کتاب‌های الشهاب الثاقب و نقش حیات.

۲. الشهاب الثاقب علی المسترق الکاذب، احمد حسین معرفی، ص ۶۹.

۳. دعايات مکشفه، محمدمنظور نعمانی، ص ۳۸.

که بیشتر از شیخ مدنی نقل شده بودند، از لابه‌لای آنها به روشنی تمام درمی‌یابد که آن آراء، از سخنان بر سر زبان‌های مردم برگرفته نشده بودند بلکه مهم‌ترین اعتقادات خود ایشان بودند؛ زیرا شیخ مدنی دربارهٔ اختلاف در امور و مسایل ریشه‌ای که در حوزه عقیده هستند، سخن گفته است و این اختلاف ریشه‌ای هم‌اکنون هم میان فریقین وجود دارد و به همین دلیل، دیوبندی‌ها همواره این کتاب را برای معرفی عقاید خود، چاپ و در دایره بسیار و سبب، توزیع می‌کنند.

ثانیا: اگر شیخ مدنی بیانیه‌ای صادر کرده و از نظرش درباره محمد بن عبدالوهاب برگشته، چرا علماء دیوبند این بیانیه را در کتاب‌ها و مجله‌های خود نیاورده‌اند و خود او آن را در کتاب «الشهاب الثاقب» خود نقل نکردند؟ افزون بر آن، خود شیخ مدنی ۳۲ سال بعد از آن، زنده بودند چرا این گفتار را در کتاب‌هایش نقل نکرده‌اند؟ از طرف دیگر، شیخ مدنی، خود در سال ۱۹۵۲ میلادی رجوع نکردن خود را از آنچه در کتاب «الشهاب الثاقب» نسبت به محمد بن عبدالوهاب و پیروانش نوشته، در آثار خود، به صراحت اعلام کرده است؛ پس به تصریحات خود او بیشتر می‌توان اطمینان کرد تا بیانیه‌ای که نعمانی ادعا می‌کند.

گواه دیگر، نظر او در زندگی نامه‌اش (کتاب نقش حیات) است که شیخ مدنی در آن، بر نظرش باقی بوده است؛ او در آن جا می‌گوید:

وقتی در اوایل دوران حکومت ملک عبدالحمید غلبه نجدی‌ها بر حجاز پایان یافت، آنها با اهل حرمین به سختی برخورد و کسانی را که با عقاید آنها مخالف بودند شکنجه می‌کردند و لذا اهل حرمیناز آنها نفرت داشتند و بالاخره ملک عبدالمجید خان با حاکم مصر، «محمد پاشا» و سپاهی جنگی به آنجا روانه شد و حجاز را از دست نجدی‌ها بیرون آورد. با این دلایل، اهل حجاز، به مراتب بیش از یهودی‌ها و مسیحی‌ها از وهابی‌ها

نفرت داشتند.^۱

سپس شیخ مدنی در مقایسه بین عقاید دیوبندی‌ها و محمد بن عبدالوهاب چنین می‌گوید:

وهابی‌ها حیات جسمانی انبیا را بعد از مرگ آنها و همچنین بقاء ارتباط میان روح و جسم را قبول ندارند اما بزرگان ما نه تنها آن را قبول دارند، بلکه آن را ثابت کرده و چندین رساله در این باره نوشته‌اند؛ مانند رساله آب حیات و اجوبه الاربعین.^۲

۲. خلیل احمد سهارنپوری (م: ۱۳۴۶هـ-ق)

او یکی از علمای بزرگ و فقهای برجسته حنفی است که علوم خود را از علماء دوران خود در جامعه دارالعلوم دیوبند و سهارنپور فرا گرفت و به عنوان استادیار در مظاهر العلوم سهارنپور به فعالیت پرداخت. سپس در دارالعلوم دیوبند در مقام استاد خدمت نمود و در سال ۱۳۱۴ هجری به جامعه مظاهر العلوم سهارنپور، منتقل شده، ریاست و نظارت بر تدریس آنجا را بر عهده گرفت. وی در سال ۱۳۴۴ هجری به حجاز رفت و در سال ۱۳۴۶ هجری در مدینه از دنیا رفت. از جمله کتاب‌های او، «بذل المجهود فی حل ابی داوود» و «المهتد علی المفند» را می‌توان نام برد.^۳

علت نگارش کتاب المهتد علی المفند

این کتاب، در واقع، پاسخ‌های ۲۶ پرسشی است که بزرگان علمای حرمین از علماء دیوبند داشتند و آنها را برای دریافت جواب به هندوستان فرستادند و این، زمانی بود که گنگوهی و نانوتوی از دنیا رفته بودند. جواب پرسش‌ها را مولوی

۱. نقش حیات، احمدحسین مدنی، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲. همان، ۱۰۲.

۳. نزهة الخواطر، عبدالحی بن فخرالدین الحسنی، ج ۸، ص ۱۳۳ - ۱۳۶.

خلیل احمد سهارنپوری، به زبان عربی تهیه کرده، به امضاء و تأیید تمام مشاهیر آن زمان دیوبند، مثل شیخ الہند مولوی محمود الحسن، مولوی اشرف علی تھانوی، مولوی شاہ عبدالرحیم رائپوری، مولوی عزیز الرحمن و مولوی کفایت اللہ دہلوی رسانیده برای علماء حرمین فرستاند. آنگاه افزون بر تأیید علماء ہند، مشاہیر علماء و مشایخ حجاز، مصر و شام و دیگر ممالک اسلامی نیز آن را تأیید کردند. سپس این پاسخ‌ها در سال ۱۳۲۵ ہجری به شکل کتابی به نام المہند علی المفند چاپ شد. در این کتاب ضمن پاسخ به پرسش‌های علماء حرمین، عقاید علماء دارالعلوم دیوبند ہم شرح داده شد.

نسبت دادن پیروی علماء دیوبند از محمد بن عبدالوهاب

احمد رضا خان بریلوی، رسالہ‌ای با عنوان «حسام الحرمین» نوشت و علماء دیوبند را از پیروان محمد بن عبدالوهاب دانست، شیخ سهارنپوریدر پاسخ به رسالہ حسام الحرمین و تبرئہ علماء دیوبند از پیروی از محمد بن عبدالوهاب، کتابی به نام «التصدیقات لرفع التلیسات» را نوشت. کتاب «التصدیقات» در نگاہ دیوبندی‌ها کتاب بسیار مهمی است و در این کتاب، شیخ سهارنپوری از محمد بن عبدالوهاب و پیروانش، بیزاری جسته است.

لازم به یادآوری است، کتاب «التصدیقات» کہ در گذشتہ با عنوان المہند علی المفند شناختہ می‌شد، تنها اعتقادات شیخ سهارنپوی نیست، بلکہ اعتقادات تمام علماء دیوبند را در بردارد و لذا علماء بزرگ این تفکر مذہبی، مانند شیخ محمود الحسن؛ ملقب بہ شیخ الہند، مفتی عزیز الرحمن دیوبندی، شیخ اشرف علی تھانوی، شیخ میر احمد حسن امروہوی، شیخ قدرت اللہ، شیخ حبیب الرحمن، شیخ محمد احمد، مفتی کفایت اللہ؛ رئیس جمعیت العلماء در زمان خود، شیخ عاشق الہی میرتی، شیخ محمد یحیی سہسوائی، شیخ کفایت اللہ گنگوہی و... آن را تأیید کردہ‌اند.

ہمہ بزرگان منسوب بہ دیوبند، آنچه را کہ شیخ سهارنپوری در این کتاب نوشتہ،

حق و صحیح دانسته‌اند و همین است عقیده استادان ما؛ عقایدی که باطل، در آن، راه پیدا نخواهد کرد. در ادامه به نظریات برخی از علماء در تأیید کتاب التصدیقات اشاره خواهیم کرد:

الف) شیخ محمود حسن دیوبند، نخستین مدرس دارالعلوم دیوبندی:

از مطالعه کتاب مولوی سهارنپوری که بر کاتش همواره بر بلندی و پستی‌ها سرازیر باشد، بهره‌مند شدم؛ ایشان به صراحت حق را بیان کرده، گمان‌های بد را از اهل حق زدوده‌اند. آنچه ایشان گفته‌اند، عقیده ما و عقیده تمام استادان ماست و در این، تردیدی وجود ندارد.^۱

ب) شیخ مفتی عزیز الرحمن دیوبندی:

آنچه را که علامه، محدث و فقیه، متکلم آگاه، پیشوای مخلوقات، جامع شریعت، آگاه به اسرار حقیقت، کسی که به یاری حق پرداخت و پایه‌های شرک و نوآوری در دین را کند، او که خداوند یگانه او را تأیید کرده است؛ یعنی مولوی خلیل احمد، نخستین مدرس در مدرسه مظاهر العلوم سهارنپور - که از بدی‌ها محفوظ باشد - در تحقیق مسائل فرمودند، در نگاه من، حق است و همین فرموده‌های ایشان عقیده استادان من هستند؛ خدا به ایشان در روز قیامت، بهترین پاداش را عطا کند. خدا کسانی را که درباره سادات بزرگوار، حسن ظن دارند از رحمت خود بهره‌مند فرماید.^۲

ج) شیخ عبدالرحیم رائپوری:

آنچه که در این رساله، التصدیقات، نوشته شده است، حق و صحیح است و در کتاب‌ها با عبارت روشن، آمده است و همین مطالب، عقیده من و عقیده استادان من

۱. همان، ص ۱۹۲ و المهند علی المفند، خلیل احمد سهارنپوری، ص ۹۹.

۲. المهند علی المفند، ص ۱۰۲.

است و خداوند ما را بر همین عقیده بمیراند.^۱

البته شیخ سهارنپوری فقط به پاسخ یکی از تهمت‌ها بسنده کرده، شاید به این خاطر که این تهمت، در نظر ایشان و پیروانش از مهم‌ترین تهمت‌ها بوده است. پس کتاب «التصدیقات» پاسخی است به مجموعه پرسش‌هایی که مطرح شده بوده و به خاطر ردّ آیین محمد بن عبدالوهاب، نوشته شده است.

ایشان در کتاب می‌گویند: ای علماء گرامی بعضی‌ها عقیده و هابیت را به شما نسبت داده، مطالبی را نوشته‌اند که به دلیل اختلاف لغت و زبان، ما معانی آنها را متوجه نمی‌شویم؛ از شما می‌خواهیم که ما را از حقیقت حال و مطالب آگاه سازید و از شما درباره امور که اهل سنت و جماعت با وهابی‌ها اختلاف دارند، پرسیده می‌شود.^۲ بعد از آن، پرسش‌گر محترم، مسایلی را که از نظر او علماء دیوبند درباره آنها با پیروان شیخ عبدالوهاب، اختلاف نظر دارند و به گمان او در میان مردم، بسیار مشهور هستند، برای سهارنپوری فرستاده است و سهارنپوری نیز با توجه ویژه به آنها پاسخ داده است و هدف او از این کار، تبرئه علماء دیوبند از پیروی از عبدالوهاب و عقائدش بوده است.

در ادامه به چند مورد از پرسش‌های مطرح شده، اشاره می‌کنیم:

۱- شدّ الرّحال برای زیارت مرقد رسول اکرم ﷺ؛ کدام یک از این دو امر، از نظر شما پسندیده‌تر و از نظر بزرگان، بهتر است: آیا فرد هنگام سفر به مدینه، نیت زیارت رسول اکرم ﷺ را داشته باشد یا اینکه زیارت مسجد را نیز نیت کند؛ وهابی‌ها گفته‌اند که مسافر مدینه فقط باید زیارت مسجد را نیت کند و بس.^۳

پاسخ سهارنپوری:

زیارت قبر رسول اکرم ﷺ از بزرگ‌ترین عوامل نزدیکی به خدا و مهم‌ترین

۱. همان، ص ۲۰۹.

۲. التصدیقات لرفع التلیبسات، خلیل احمد سهارنپوری، ص ۱.

۳. دعوة محمد بن عبدالوهاب، ابوالمکرم بن عبدالجلیل، ص ۱۸۷.

ثوابها و مایه رسیدن به درجات اعلاست، بلکه در حد واجبات است؛ اگر چه رسیدن به آن، به شد رحال و بذل جان و مال نیاز داشته باشد و فرد در هنگام سفر، زیارت قبر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را و زیارت سایر بقعه‌ها و مشاهد شریفه را نیز نیت کند، بلکه بهتر آن است که علامه ابن همام فرموده است؛ یعنی اینکه تنها زیارت روضه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را نیت کند و وقتی که به مدینه وارد می‌شود زیارت مسجد نیز صورت خواهد گرفت. و این گونه زیارت، با سخن آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرموده‌اند: «هر کس تنها برای زیارت من بیاید و انگیزه دیگری نداشته باشد، بر من واجب است که او را شفیع باشم»^۱، هماهنگ تر است. همچنین از عارف بسیار بلند مرتبه، ملا جامی، نقل شده است که ایشان به جز حج، برای زیارت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هم به مدینه سفر کردند.

اما گفتار وهابیت و استناد به حدیث «لاتشد الرحال الا الی ثلاث مساجد»، بر منع زیارت قبر رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هیچ دلالتی ندارد و حتی اگر انسان تیزهوش، دقت کند می‌داند که این حدیث از طریق دلالت نقص، بر جواز زیارت قبر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دلالت دارد؛ زیرا علتاستثنا شدن این سه مسجد از سایر مساجد و بقاع، فضیلت مختص این مساجد است و این فضیلت به سبب زیارت مخصوص برای این مکان‌ها در نظر گرفته شده؛ زیرا بقعه مبارک که در کنار جسد مبارک رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد، از کعبه، عرش و کرسی نیز برتر است؛ همان‌طور که فقهای مافتوا داده‌اند. آری، وقتی مساجد سه گانه به خاطر این فضیلت ویژه مشخص شده‌اند، پس بهتر است که بقعه مبارک نیز به خاطر این فضیلت، مستثنی شود.^۲

همچنین شیخ مشایخ ما، مفتی صدرالدین دهلوی نیز در این باره رساله‌ای نوشته و در آن، علیه وهابیت و حامیانش، «قیامت کبری» به پا کرده و دلایلی قطعی و بسیار روشن، مطرح و آن را با نام «احسن المقال در شرح حدیث لاتشد الرحال» چاپ و

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۸۸.

توزیع کرده است.^۱

تصریح شیخ خلیل احمد سهارنپوری مبنی بر اینکه محمد بن عبدالوهاب و پیروانش از گروه خوارج هستند.

پرسش دیگر:

محمد بن عبدالوهاب نجدی، ریختن خون مسلمانان را روا و دست‌درازی به اموال و ناموس آنها را جایز و همه مردم را مشرک می‌دانست و به گذشتگان نیز دشنام می‌داد؛ نظر شما در این باره چیست؟ آیا تکفیر مسلمانان گذشته و اهل قبله را جایز می‌دانید؟ دیدگاه شما در این باره چیست؟

پاسخ سهارنپوری:

دیدگاه ما در این باره همان است که صاحب «ردّ المختار» گفته است؛ خوارج، کسانی هستند که صاحب قدرت بودند و علیه حضرت علی علیه السلام خروج کردند و او را گمراه، کافر، و واجب‌القتل می‌دانستند. آنها به سبب تأویلات‌شان، ریختن خون و غارت اموال ما را حلال می‌دانستند و به زنان ما دشنام می‌دادند، البته ما آنها را کافر نمی‌دانیم، به دلیل اینکه دیدگاه‌شان بر تأویل؛ شکل گرفته؛ هر چند تأویل‌شان، باطل بود.^۲

محمد امین بن عابدینشامی در حاشیه خودش برردّ المختار می‌گوید:

آنگاه (وهابیان) در نجد، ظهور و بر حرمین، غلبه پیدا کردند و خود را به مذهب حنبلی، نسبت می‌دادند، اما معتقد بودند که مسلمانان حقیقی، تنها آنها هستند و هر کس با عقیده آنها مخالف باشد، مشرک است و با این بهانه کشتن اهل سنت و علماء آنها را مباح می‌دانستند تا اینکه خدا قدرت آنها را از بین برد. و اضافه می‌کنم، نه خود عبدالوهاب و نه کس دیگری از پیروانش، در علوم گوناگون، مانند فقه، حدیث، تفسیر و تصوف، استاد و

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۸۹.

شیخ ما نیستند.

اما اینکه آنها ریختن خون مسلمانان و دست درازی به اموال و اعراض آنها را حلال می‌دانستند، این، از دو حال خارج نیست؛ اگر به ناحق و بدون تأویل بود، این کار آنها کفر و باعث خروج از اسلام است. اگر مباح دانستن این کار بر اساس تأویلی بوده که در شرع، این‌گونه وجود ندارد، این کار آنها گناه است و اگر کار آنها به حق بوده، جایز، بلکه واجب است اما درستی تکفیر مسلمانان گذشته، بسیار بعید است و ما هم کسی از آنها را کافر نمی‌دانیم.

چنین اقدامی از نظر ما بدعت‌تراشی در دین محسوب می‌شود و ما اهل قبله این‌گونه افراد را کافر نمی‌دانیم، تا زمانی که حکمی احکام از نظر ضروری دین را منکر نشوند، و در این مسأله احتیاط را مبنای عمل قرار می‌دهیم؛ این است روش بزرگان ما.^۱

بدون تردید، این سخنان صریح، به روشنی دلالت دارند بر اینکه شیخ خلیل سهارنپوری، درباره عبدالوهاب و دعوتش، همان دیدگاهی را داشت که شیخ احمد مدنی داشت آشکار، شیخ منظور نعمانی از شیخ سهارنپوری درباره آنچه که نسبت به محمد بن عبدالوهاب نوشته است دفاع می‌کند.^۲

۳. محمد و شیخ عبدالوهاب را فرقه‌ای از فرقه خوارج می‌دانست. با توجه به این حقایق انور شاه کشمیری (م: ۱۳۵۲ هـ ق)

ایشان، یکی از علماء بزرگ مذهب حنفی هستند که از دانشگاه دیوبند، دانش آموخته شده، در مدرسه امینیه دهلی در مقام مدرس، به انجام وظیفه پرداختند و سپس در مقام شیخ الحدیث، در دارالعلوم دیوبند به کار مشغول شدند. ایشان در سال ۱۳۴۶ هجری از ریاست دارالعلوم دیوبند، کناره گرفته، به جامعه دانشگاه دابھیل

۱. عقاید علماء اهل سنت دیوبند، خلیل احمد سهارنپوری، صص ۲۲ و ۲۵.

۲. دعوة محمد بن عبدالوهاب، ابوالمکرم بن عبدالجلیل، ص ۱۹۱.

در و لایتگجرات رفتند و در آنجا به تدریس ادامه دادند. ایشان تألیفات ارزشمندی دارند و در قوت حافظه و وسعت اطلاعات در علوم عربی و دینی، نابغه روزگار و از جمله کسانی بودند که در نبود ساختن فتنه‌قادیانی در شبه‌قاره نقش بسیار بسزایی داشتند.^۱

شیخ انور شاه از بزرگان علماء دیوبند است که از محمد بن عبدالوهاب انتقاد کرده و در کتاب «فیض الباری در شرح صحیح بخاری» می‌گوید: محمد بن عبدالوهاب نجدی، مردی کودن و کم‌عقل بود و در صدور فتوای کفر شتاب می‌کرد. تکفیر دیگران، برای کسانی است که از این مسأله آگاه بوده و انواع کفر و اسباب آن را به خوبی بدانند.^۲

نمونه‌ای از نظر انور شاه کشمیری درباره ابن تیمیه

اما حافظ بن تیمیه، هر چند که زیادی و کمی ایمان را به امام ابوحنیفه نسبت داده، لکن در مزاج ابن تیمیه خشونت و تندی وجود دارد. هرگاه به یک نظر و رأیی تمایل پیدا می‌کرد، آن رأی را می‌پذیرفت و هرگاه کسی را تعقیب کند، تعقیب می‌کند و نمی‌هراسد. این گونه افراد از افراط و تفریط، در امان نیستند، لذا درباره نقل او، تردید وجود دارد؛ هر چند که او حافظ و متبحر است.^۳

حافظ بن تیمیه به خاطر حدیث، «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ» دو بار در شام با مشکل روبرو شده است؛ یک بار همراه با شاگردش، ابن قسیم، و بار دیگر به تنهایی، زندانی شد تا اینکه از دنیا رفت. او معتقد بود که سفر به مدینه به قصد زیارت قبر رسول ﷺ، به خاطر همین حدیث «لاتشد الرحال...»، جایز نیست، البته سفر به مدینه به خاطر زیارت مسجد نبوی، مستحب و از بزرگ‌ترین عوامل نزدیکی

۱. نزهة الخواطر، ج ۸، عبدالحی بن فخرالدین الحسنی، صص ۸۰ - ۹۹.

۲. فیض الباری فی شرح صحیح بخاری، انور شاه کشمیری، ج ۱، صص ۱۷۱ - ۱۷۲، کتاب العلم.

۳. همان، ص ۱۹۵.

به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

آری! وقتی شخصی به مدینه وارد شد، آن گاه زیارت قبر رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برایش مستحب است؛ زیرا آن مسافر از ساکنان آن شهر به حساب می آید و در چنین حالتی، زیارت قبور از نظر ایشان، مستحب است و جناب سراج الدین هندی حنفی در این باره مسأله با شیخ ابن تیمیه مناظره کرده است. ایشان سخنور خوبی بودند و وقتی ایشان مناظره را آغاز می کرد ابن تیمیه سخنان ایشان را قطع می کرد و هندی خطاب به ابن تیمیه می گفت: «ما انت یا ابن تیمیه الا کالعصفور»؛ ای ابن تیمیه، تو گنجشکی بیش نیستی.

ابن همام رحمته الله در این باره فرموده اند:

زیارت قبر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مستحب بلکه در حکم واجبات است. شاید به خاطر همین جدال، آن را واجب گفته است و حق، نزد من (کشمیری) همین است؛ زیرا هزاران نفر از گذشتگان به خاطر زیارت قبر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سفر کرده، آن را از بزرگترین اعمال می دانستند و نیت سفر، تنها برای زیارت مسجد، بدون نیت زیارت روضه مبارک از عوامل نزدیکی به ایشان است، بلکه گذشتگان حتماً زیارت قبر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نیت می کردند و بهترین جواب در نگاه من این است که حدیث مورد بحث، اصلاً درباره قبور، بیان نشده و با زیارت قبور، ارتباطی ندارد.^۱

ابن عابدین امام شامی می فرمودند:

به من خبر رسیده که حافظ بن تیمیه مردم را از سفر به قصد زیارت مساجد بازداشته است و لی اگر فرد، بدون قصد سفر به آنجا برود جایز است؛ اما من (کشمیری) می گویم: مذهب ابن تیمیه بازداشتن مطلق است، خواه به قصد زیارت و سفر باشد و یا جز آن.^۲

۱. همان، ص ۱۹۶.

۲. همان، ج ۲، صص ۴۳۳ - ۴۳۴.

مولوی کشمیری در شرح و تفسیر عبارت «و انا نتوسل الیک بعم نبینا» چنین می‌گوید:

به عقیده، من این، توسل عملی است؛ زیرا که آن صحابی بعد از بیان این عبارت، به عموی پیامبر، حضرت عباس، گفت: ای عباس، بلند شو و از خدا نزول باران را بخواه و آن حضرت برای صحابه از خداوند نزول باران را خواست. البته از این حدیث، توسل قولی ثابت نمی‌شود؛ یعنی درخواست باران از خدا فقط با توسل به اسماء صالحان و نیکان، بدون شرکت عملی آنها در توسل. البته ترمذی این روایت را نقل کرده است که رسول اکرم ﷺ این دعا را به یک عرب بادیه‌نشین که نابینا بود، یاد دادند: «اللهم انی اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة اللهم فشفعه فیّ»؛ خدایا! من به و اسطه پیامبر تو به تو روی می‌آورم، پس شفاعت ایشان را در حق من بپذیر.

از این حدیث، توسل قولی نیز ثابت می‌شود و با توجه به مطالب گفته شده، انکار حافظ بن تیمیه، تلاش بیهوده است.^۱

شیخ کشمیری درباره مسأله نزول خدا به آسمان دنیا، نیز از قول ابن تیمیه چنین می‌گوید: حافظ ابن تیمیه مسأله نزول پروردگار را در خارج، محقق می‌داند و حتی سخنش درباره خدا نزدیک به تشبیه است؛ آن طور که درباره آن شنیده‌ام، او روی منبر نشسته بود که فردی درباره فرود آمدن پروردگار به آسمان دنیا از او پرسید و ابن تیمیه به پله دوم منبر پایین آمد و گفت: نزول و فرود آمدن پروردگار، چنین است. لذا او فرود آمدن پروردگار را به آسمان دنیا، در خارج، محقق دانسته و در این باره مبالغه کرده، به گونه‌ای که سخنانش و هم و خیال تشبیه خدا به انسان در ذهن پدید می‌آورد.^۲

۱. المهتد علی المفئد، خلیل احمد سهارنپوری، ص ۳۶ - ۳۷.

۲. فیض الباری فی شرح صحیح البخاری، انور شاه کشمیری، ج ۴، ص ۶۸.

انتقاد علامه کشمیری از ابن تیمیه

آری، علامه کشمیری درباره آگاهی ابن تیمیه به لغت و زبان عربی از او انتقاد کرده و معتقد بود که ابن تیمیه در معقولات، مهارت ندارد، گرچه مهارت او را در تمام علوم می‌پذیرد و بدان اعتراف دارد. همچنین شیخ کشمیری، ابن تیمیه را متهم می‌کند که رأی خودش را و حی آسمانی و رأی دیگران را بی‌ارزش می‌داند.^۱

۴. شیخ محمدحسن سنبله‌لی

از علمایی که به شدت نظرات حافظ بن تیمیه را رد کرده‌اند، شیخ محمدحسن سنبله‌لی دیوبندی (م: ۱۳۰۵ هجری) است و این ردیه در حاشیه کتاب «نظم الفرائد علی شرح العقاید» آمده است. در آنجا او عقیده تفویض را به نقل از شوکانی، نقل کرده، سپس چنین می‌گوید:

خلفاء این ملت، چهار نفر هستند: ابن تیمیه، ابن قیم و شوکانی، «فیقولون ثلاثة رابعهم کلبهم». و اگر ابن حزم و داوود ظاهری به آنها محلق شوند و تعداد آنها به شش نفر برسد، «سیقولون خمسة سادسهم کلبهم». این سخن، نوعی غیب‌گویی است و آخرین آنها نیز (داوود ظاهری) نیز مانند سگ است؛ او را رها کنی یا نکنی، پارس می‌کند.^۲

۵. شیخ ظفر احمد تهانوی دیوبندی

از علماء بزرگ، شیخ ظفر احمد تهانوی دیوبندی، از شاگردان اشرف علی تهانوی است که درباره ابن تیمیه چنین می‌گوید:

از جمله احادیث جدیدی که ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنه» خود آن را رد کرده، حدیث رد شمس برای حضرت علی رضی الله عنه است. وقتی ابن تیمیه دید که طحاوی این حدیث را حسن و ثابت دانسته، به بدگویی از طحاوی با

۱. دعوة محمد بن عبدالوهاب، ابوالمکرم بن عبدالجلیل، ص ۲۲۸.

۲. حاشیه نظم الفرائد علی شرح العقاید نسفی، ص ۱۰، حاشیه شماره ۱.

سخنانی نادرستپرداخت و سوگند به خدا که رتبه امام طحاوی در علم حدیث، بیشتر از هزاران فرد مانند ابن تیمیه است. ابن تیمیه کجا می‌تواند به مقام خاک کفش‌های طحاوی برسد! سخن این گونه افراد نمی‌تواند حجت و دلیل باشد مگر بعد از تأمل و دقت؛ و الله اعلم.^۱

۶. مولوی محمد تهانوی (م: ۱۲۹۶هـ.ق)

او یکی از علماء معروف و بنام است که در قریه تهانه به دنیا آمده و در آنجا پرورش یافته است. «تهانه» از توابع شهرستان مظفر نگر هند است. او از محضر مولوی عبدالرحیم تهانوی بهره برده و مولوی قلندر بخش علی تهانوی و علم حدیث را از مولوی اسحاق دهلوی و تصوف و طریقت را از مولوی نور محمد جهنجه‌ها آموخته است. او به مدت زیادی در شهر «طوک» به تدریس پرداخت و بعد به شهر خودش برگشت و بقیه عمر خود را به راهنمایی و هدایت مردم گذراند.^۲

دیدگاه او درباره پيروان شیخ محمد بن عبدالوهاب

شیخ تهانوی در حاشیه سنن نسائی، در شرح حدیث حضرت ابوسعید خدری، درباره ظهور خوارج؛ که در آن چنین آمده است: «همانا دین دارانی پدید می‌آیند که قرآن را بسیار زیبا می‌خوانند، اما قرآن از گلوی آنان تجاوز نمی‌کند؛ اینها اهل اسلام را می‌کشند و بت پرستان را رها می‌کنند و از اسلام مانند تیر رها شده می‌گریزند و از هدف و نشانه عبور می‌کند و اگر من، پیامبر زمان، آنان را دریابم به سان قوم عاد آنان را می‌کشم»؛ می‌گوید: آنهایی که در اصول و فروع از آیین محمد بن عبدالوهاب پیروی می‌کنند و می‌گویند تقلید از هر کدام از امامان چهارگانه شرک است و هر کس را که با آنها مخالفت کند، مشرک و کشتن ما اهل سنت و اسیر گرفتن زنان ما را مباح می‌دانند و کسانی که عقاید بد دیگری دارند، به طور مستند به

۱. قواعد فی علوم الحدیث، حبیب الله کرانوی، ص ۴۴۱.

۲. نزہة الخواطر، ج ۸، ص ۴۲۲.

ما رسیده و بعضی عقیده آنها را بنده از خود آنها شنیده‌ام؛ اینها بدانند که آنها فرقه‌ای از خوارج‌اند. علامه شامی در کتاب «رد المختار» در شرح قول صاحب الدر المختار در کتاب «البغات»، می‌گوید: همانا می‌دانی که در نام گذاری خوارج، این گونه شرط نیست، بلکه این توضیحی است درباره کسانی که علیه آقای ما حضرت علی علیه السلام بدگویی کردند؛ همان طور که در عصر ما درباره پیروان محمد بن عبدالوهاب اتفاق افتاده است، وقتی آنها بر حرمین، مسلط شدند، خود را به مذهب حنبلی نسبت دادند اما آنها فقط خودشان را مسلمان می‌دانند و هر کس را که مخالف اعتقاد آنها بود مشرک و به همین بهانه کشتن افراد را جایز می‌دانستند، تا اینکه خدا قدرت آنها را از بین برد.^۱

این سخنان از زبان یک عالم برجسته طایفه دیوبندی، بیان شده که دیدگاه خود و دیدگاه پیروان خود را درباره شیخ محمد بن عبدالوهاب و نهضتش توضیح می‌دهد و به توضیح نیازی ندارد. این سخنان از گذشته تا امروز در حاشیه نسائی چاپ می‌شود.

۷. شیخ مولوی عبدالشکور حنفی (م: ۱۳۸۱ هـ ق)

عالم و فقیه حنفی که در محضر مولوی عین القضاة در لکنهو دانش آموخت و در مدرسه فرقانیه عین القضاة به تدریس پرداخت. او در سال ۱۳۳۴ هجری از تدریس، کنار کشیده و به تألیف و مناظره مشغول شد و در سال ۱۳۵۱ هجری مدرسه‌ای به نام دارالمبلغین را بنا نهاد.^۲

دیدگاه مولوی عبدالشکور حنفی در مجله القاسم، در مقاله‌ای با عنوان دیوبند چاپ شد که نویسنده مقاله از وهابی‌ها بیزار است و از دست‌انگیزی که دیوبندی‌ها را وهابی می‌گویند، گله کرده بود. نویسنده بعد از بیان مسائل مربوط به دارالعلوم دیوبند و اینکه دارالعلوم، «جامعة الازهر» هند است، چنین می‌گوید:

۱. حاشیه سنن نسائی، محمد تهانوی، ج ۱، ص ۲۵۹، کتاب زکات، باب مؤلفه قلوب.

۲. نزهة الخواطر، عبدالحی بن فخرالدین الحسنی، ج ۸، صص ۲۵۳ - ۲۵۶.

بی‌تردید، حسودان و کینه‌ورزان، صدای خود را علیه دارالعلوم دیوبند، بلند کرده و با تمام وجود افراد آن را به وهابی بودن متهم می‌کنند، اما اگر کسی وهابی، نجدی، ملحد، کافر یا مرتد بودن را به دیوبندیه نسبت بدهد، به خود نسبت داده و کار او درست نیست.^۱

بدون تردید، این بیان، برائت علماء دیوبند را از عقاید شیخ عبدالوهاب اعلام می‌دارد و به طور قاطع نشان می‌دهد که هیچ پیوندی میان عقیده این دو طایفه وجود ندارد و وهابی دانستن دیوبندی‌ها با نسبت دادن ارتداد، کفر و الحاد به آنها مترادف است.

۸. شیخ رشید احمد گنگوهی

مولوی شیخ رشید احمد، یکی از علماء بنام حنفی و از بزرگان در فقه و تصوف است. او از علماء بزرگ زمان خویش استفاده کرد و حتی در علوم عقلی و نقلی، گوی سبقت را از هم عصران خویش ربود. ایشان از همراهان مولوی محمد قاسم نانوتوی بودند و بعد از وفات ایشان، سرپرستی دارالعلوم دیوبند را به عهده گرفتند و کتاب‌های متعددی نوشته‌اند، از جمله «مجموعه فتاوی رشیدی» در چند جلد. وفات ایشان در سال ۱۳۲۳ هجری بود.^۲

دیدگاه ایشان درباره شیخ محمد بن عبدالوهاب

مولوی احمد حسین مدنی، از رشید احمد گنگوهی نقل می‌کند که ایشان، پیروان محمد بن عبدالوهاب را فاسق و اقتدا به آنها را در نماز مکروه می‌دانسته است. و ایشان نسبت به کتاب ابن عابدینشامی که محمد بن عبدالوهاب و پیروانش را از فرقه خوارج معرفی نموده و خود او، عقیده راسخی داشته‌اند. شیخ گنگوهی در موارد متعدد «فتاوی رشیدی» تصریح نموده‌اند که وهابی‌ها

۱. ماهنامه القاسم، شماره جمادی الاول ۱۳۴۲، ص ۳ (به نقل از: دعوة محمد بن عبدالوهاب، ص ۲۳۰).

۲. نزهة الخواطر، عبدالحی بن فخرالدین الحسنی، ج ۸، ص ۱۱۵ - ۱۲۱.

فاسقاند، زیرا آنها ادب را نسبت به گذشتگان صالح رعایت نکرده‌اند.^۱

مولوی محمد حسن جان سرهندی مجددی (م: ۱۲۷۸ هـ ق)

یکی دیگر از علمایی که در شبه قاره علیه عقاید محمد بن عبدالوهاب موضع‌گیری کرده، شیخ الاسلام مولوی محمد حسن جان است که در تاریخ ۱۲۷۸ هجری در قندهار و در خانواده‌ای دیندار، دیده به جهان گشود. او در ایام نوجوانی در محضر پدر گرامی‌اش، حضرت سراج الاولیاء، دروس ابتدایی و علوم حوزوی مانند فقه، تفسیر، منطق، فلسفه و ... را آموخته، در نزد ایشان به مراحل علمی و معنوی بالایی دست یافت. هنگامی که دولت انگلستان به کشور افغانستان حمله و آن را اشغال کرد، وی در سال ۱۲۹۷ هجری به همراه خانواده و فرزندان خود به عربستان هجرت کرد اما با آنکه در آن زمان بسیار جوان بود، انگیزه مبارزه با اشغالگران، او را بر آن داشت تا به صف مبارزان پیوندد. او در هنگام گذر از سرزمین سند، به پیشنهاد مردم دیندار آن دیار در حیدرآباد سند اقامت گزید و در همین دوران برخی از علوم عقلی و نقلی را در محضر حافظ لعل محمد متعالوی آموخت.

او در سال ۱۳۰۰ هجری دوباره به بلاد حرمین شریفین هجرت کرد و این بار به مدت پنج سال در آن دیار متبرک ماندگار شده، از محضر علمای معروف آن عصر همانند شیخ زینی احمد دحلان و شیخ رحمت الله مهاجر هندی، درباره علم حدیث بهره و افری برد و از آنها اجازه روایت صحاح سته گرفت. آنگاه به دستور پدر گرامی‌اش، حضرت سراج الاولیاء، به ایالت سند برگشته و در شهر سکر، اقامت گزید و پس از رحلت پدرش در سال ۱۳۱۵ هجری به عنوان خلیف صالح، در خانقاه و مسجد قریه سائنداد سند، به ارشاد مردم منطقه پرداخت.^۲

۱. دعوة محمد بن عبدالوهاب، ابوالمکرم بن عبدالجلیل، ص ۱۴۶.

۲. الاصول الاربعة فی تردید الوهابیة، محمد حسن سرهندی، ص ۱۲۴.

تألیفات او

وی در زمینه علوم قرآنی، مطالعات فراوانی داشته و درباره قرآنی نیز کتاب‌هایی نوشته است. برخی کتاب‌های ایشان مطالعات عبارت‌اند از: انیس المریدین، انساب الانجاب، رساله تهلیلیه، تحقیق الجمعیه فی القری العربی، رساله‌ای درباره تردید قادیانیه، اشاره الی البشاره، شرح حمل کاف، احکام الطاعون، سرور المحزون فی الطائف، و الاصول الاربعه فی تردید الوهابیه.^۱

ویژگی‌های او

ایشان به حضرت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت وی و حرمین شریفین بسیار محبت داشته، بیش از سه بار به زیارت روضه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حرمین شریفین رفتند و یک بار نیز به قصد زیارت اهل بیت مدفون در عراق به آنجا رفته و از آنجا به حج رفتند و در بازگشت برای زیارت افراد مدفون در بیت المقدس و شام، به این دو مکان، سفر کرد.^۲

ایشان در مقدمه کتاب خود می‌گوید: به طور خلاصه، اختلاف در میان مقلدان و غیر مقلدان، درباره چهار محور است که وهابی‌ها شرک، کفر و بدعت می‌پندارند و ما در این نوشتار به کمک قرآن و سنت و عمل گذشتگان صالح آنها را اثبات می‌کنیم؛ آنها عبارت‌اند از:

۱. بزرگداشت غیر خدا؛

۲. توسل؛

۳. مخاطب قرار دادن فرد مرده با حرف ندا و شنیدن مردگان آن سخنان را؛

۴. تقلید از امامان چهارگانه.^۳

۱. همان، ص ۱۲۶.

۲. همان، ص ۱۲۵.

۳. همان، ص ۱۰.

بزرگداشت غیر خدا

ایشان در این باره می‌گوید:

واضح است که تعظیم برای غیر خدا، با توجه به آیات قرآن، سنت، عمل گذشتگان صالح و جمهور علمای اسلام، کار درستی است و خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»؛ هر کس نشانه‌های خدا را بزرگ بدارد، پس آن به سبب تقوا و پرهیزگاری دل‌هاست. عبدالحق دهلوی فرموده است: شعائر جمع شعیره است که معنی آن، علامت است. پس هر چیزی که از دیدن آن، یاد خدا پدید آید، از شعائر محسوب می‌شود. علامه شاه ولی الله دهلوی در کتاب «حجة الله البالغة»، ص ۶۹ می‌گوید: مهم‌ترین شعائر خدا چهار مورد است: قرآن، کعبه، حضرت نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نماز. همچنین ایشان در کتاب «الطاف المقدس»، ص ۳۰، می‌نویسد: محبت شعائر الله عبارت است از محبت به قرآن، پیامبر و کعبه، و بلکه محبت هر چه که به خدا منسوب باشد حتی اولیاء الله. در این باره مولوی اسماعیل دهلوی نیز در کتاب «صراط مستقیم»، در باب اول به این مطلب، اشاره کرده است.

یکی از علامات محبت به منعم، آن است که شعائر او بزرگ داشته شوند، مثل بزرگداشت نام، کلام، لباس و حتی مسکن و مرکب و محل تولد او که از شعائر او به شمار می‌روند. نیز بزرگداشت اهل بیت و اصحاب گرانقدر و چیزهایی که به آنها منسوب‌اند، در واقع، بزرگداشت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در نهایت، بزرگداشت پروردگار جهانیان و محبت به اوست.

از آنجایی که حضرت هاجر برای رفع تشنگی فرزندش، حضرت اسماعیل، بین دو کوه صفا و مروه، آمد و شد داشت، بزرگداشت آنها برای همه مسلمانان، الزامی شد. همچنین مسلمانان باید اماکن مقدسی که از حضرت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به یادگار مانده‌اند، همانند محل تولد، محل سکونت، مسجد و مرقد وی و نیز آثار و مرقد آل و اصحاب وی، بزرگ و محترم بشمارند.

با توجه به ثابت بودن بزرگداشت شعائر الله در پرتو قرآن و سنت، جای بسی شگفتی است که آل سعود به جای احترام به بسیاری از آثار آل و اصحاب پیامبر ﷺ آنها را خراب کرده است. در حالی که قرآن، پر است از مطالب پیامبر ﷺ.

بزرگداشت حضرت پیامبر ﷺ از دیدگاه قرآن

خداوند در سوره حجرات چنین می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر خدا و رسول او تقدم بجوید...^۱

همچنین: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای خود را هنگام صحبت، از صدای پیامبر، بلندتر نکنید...^۲

خداوند در این آیات آن قدر به حضرت پیامبر اسلام احترام، قائل شده است که حتی بلندتر صحبت کردن از او و تقدم جستن بر او را سبب نابودی اعمال قرار داده است. نکته مهم در این آیات تکرار عبارت، «یا ایها الذین آمنوا» در دو آیه است، در حالی که اگر به جای تکرار، به ایجاز، و او عطف می‌آمد برای بیان این مطلب، کافی بود اما حکم خدا همیشگی و دائمی است؛ بدین معنی که هر کس ایمان داشته باشد باید همیشه احترام پیامبر ﷺ را حفظ کند؛ چرا که این حکم، مخصوص به زمان خاصی نیست. چون اگر چنین بود، به جای عبارت «یا ایها الذین آمنوا»، عبارت یا اصحاب النبی، یا نساء النبی، یا اهل یترب، یا ایها الذین هادوا و ... نازل می‌شد.

بنابراین این دستور نیز همانند نماز، روزه، زکات و بقیه اصول، با عبارت یا ایها الذین آمنوا نازل شده که نشان می‌دهد بزرگداشت پیامبر ﷺ ویژه به دوران زندگی او نیست.

مولوی سرهندی مجددی، در ادامه از محتوای آیات، سه مطلب را اثبات

۱. حجرات: ۱: (یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله...).

۲. حجرات: ۲: (یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا أصواتکم فوق صوت النبی...).

می نمایند:

۱. جایز بودن مسافرت به قصد زیارت روضه مطهر حضرت پیامبر اسلام ﷺ؛
 ۲. مستجاب بودن نیایش در اماکن مقدس؛
 ۳. شفاعت حضرت رسول ﷺ در حق دیگران.
- در ادامه ایشان به مصادیقی از بزرگداشت پیامبر ﷺ و... در سنت و سیره علماء اشاره می کند که یکی دو نمونه نقل می شود:
۱. امام احمد بن حنبل در مسند خود روایتی از حضرت ابویوب انصاری آورده است که روزی او صورت خود را روی قبر مبارک پیامبر ﷺ گذاشت و هنگامی که به او اعتراض شد، گفت: «صورت خود را روی سنگ نگذاشته‌ام بلکه نزد رسول اکرم ﷺ آمده‌ام».^۱
- همچنین بدر الدین العینی می گوید:

استادم، حافظ زین العابدین عراقی، از حافظ ابوسعید بن علانی نقل می کند که من در نسخه قدیمی امام احمد بن حنبل که با خط ابن ناصر نوشته شده بود، دیدم که از او درباره جواز بوسیدن قبر و منبر حضرت رسول خدا پرسیده شده و او جواب داده بود که هیچ اشکالی ندارد. سپس ما این مطلب را به شیخ ابن تیمیه نشان دادیم؛ او تعجب کرد و گفت: «با اینکه من گفتار امام را گرامی می دارم اما از این کار او تعجب می کنم».^۲

این در حالی است که ما خوانده ایم که امام احمد بن حنبل هنگامی که پیراهن امام شافعی را می شست، آب آن را به سبب تبرک، می نوشید. وقتی که او اهل علم را این قدر محترم می شمرد، چگونه اصحاب و آثار انبیاء را محترم نشمارد؟

در صحیح بخاری، بابی ست درباره و سایل شخصی پیامبر ﷺ مانند زره، عصا، شمشیر، ظرف و انگشتر آن حضرت و اموالی که باقی ماند و تقسیم نشد مثل مو و نعلین و ظروف حضرت که بعد از وفات آن حضرت، اصحاب و دیگران به آن،

۱. مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۳۳.

۲. عمدة القاری، بدرالدین، العینی؛ شرح صحیح البخاری، ج ۴، ص ۶۰۷.

تبرک می‌جستند.^۱ همچنین نقل شده که تعدادی از موه‌ای مبارک ایشان نزد ام سلمه، ام المؤمنین بودند و هر که بیمار می‌شد، آنها را شسته و آبش را به نیت شفا می‌خورد.^۲ پس هرگاه و سایل باقی مانده از او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ متبرک و محترم شمرده شوند، چرا قبر مبارک او چرا متبرک نباشد؟^۳

توسل

ایشان ابتدا حیات روح ربا با توجه به آیات قرآن و سنت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ثابت و بیان می‌کند که حل‌کننده مشکلات و برآورنده حاجات در هر حال، ذات باری تعالی است و البته روح و اسطه بین متوسل و خدا می‌باشد. انبیاء و اولیاء همان‌طور که در زندگی، و اسطه بین خالق و مخلوق و مظهر یاری الهی‌اند و انسان‌ها با توسل به آنها و درخواست شفاعت از آنها در مقاصد دینی خود کامیاب می‌شوند، همچنان، در عالم برزخ نیز مظاهر یاری الهی‌اند که برکات روحانی آنها در وقت توسل و درخواست شفاعت از آنها باعث حل مشکلات و برآورده شدن حاجات مردم می‌شود.^۴

صاحب کتاب «حصن الحصین» می‌گوید: اگر دعا در نزد قبر پیامبر به اجابت نرسد، پس در کدام موضع به اجابت می‌رسد. و در همان کتاب، ص ۸۵، چاپ مصر نوشته است: من استجاب دعا را در کنار قبور انبیاء و در کنار قبور بندگان صالح، با شرایط خاص بارها تجربه کردم.^۵

علامه ابن عبدالبر می‌نویسد:

در عصر خلافت خلیفه دوم، در مدینه منوره خشک‌سالی پیش آمد؛ فردی

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴۳۸، باب ما ذکر من درع النبی، و عصاه و سیفه و قدحه و خاتمه و ما استعمل الخلفاء بعده من ذلك مما تذاکر قسمته و من شعره و نعله و آتیة ما یتبرک فیہ اصحابه و غیرهم بعد وفاته.

۲. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۸۴۵.

۳. اصول الاربعة فی تردید الوهابیة، محمدحسن سرهندی، ص ۲۶.

۴. همان، ص ۳۲.

۵. حصن الحصین، محمد بن محمد ابن الجزری، ص ۸۵، چاپ مصر.

نزد روضه مبارک حضرت رسول خدا ﷺ آمده و به وی توسل جست و گفت: «ای رسول خدا، شرایط امت خود را ببین که با قحطسالی روبرو شده‌اند.» سپس او به خواب رفت و آن‌گاه او حضرت پیامبر ﷺ را در خواب دید که به او آمدن باران را مژده داد.^۱

۳. شنیدن مردگان

در واقع، حقیقت اختلاف، درباره توسل به انبیاء و اولیاء به سبب موضوع شنیدن مردگان است؛ به این معنی که آیا کسی که از این جهان می‌رود، می‌تواند در قبر هم سخنان دیگران را بشنود یا نه؟ بعضی علماء بر آن‌اند که مردگان نمی‌شنوند و به آیات زیر استدلال می‌کنند: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وُلِّئُوا مُدْبِرِينَ﴾^۲ ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾^۳.

اما اکثر علماء معتقداند که مردگان می‌شنوند و چنین استدلال می‌کنند که در آیات نقل شده سخنی درباره شنیدن مردگان به میان نیامده است؛ زیرا اگر مقصود باری تعالی این بود، می‌فرمود: ان الاموات لا يسمعون. آنها در پاسخ استدلال منکران شنیدن مردگان، می‌گویند، در این آیات به کفار اشاره شده، زیرا در اینجا استعاره به کار رفته، به گونه‌ای که خداوند، کفار را در پذیرفتن ایمان، به اموات، تشبیه نموده است و وجه تشبیه، پذیرفتن دعوت پیامبر ﷺ است و نه شنیدن آنها، چرا که کفار، کر نبودند؛ آنها می‌شنیدند اما نمی‌پذیرفتند. به همین خاطر خداوند درباره آنها فرموده است ﴿صُمُّ بُكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾^۴.

افزون بر آن، در آیات نقل شده، در عبارات لا تسمع و ما انت بسمع، سمع، از باب افعال به کار رفته و منظور خداوند متعال آن است که مردگان، به کمک شما

۱. الاستيعاب، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۴۲۸.

۲. نمل: ۸۰.

۳. فاطر: ۲۲.

۴. بقره: ۱۸.

۵. اصول الاربعة فی تردید الوهابية، ص ۳۴.

نمی‌شنوند اما خدا می‌تواند کاری کند که مردگان بشنوند و آن مانند هدایت است که نفس هدایت به دست حضرت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست، بلکه به دست خداست.^۱

۴. زیارت روضه حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دیدگاه سنت

در این باره روایات فراوانی وجود دارد که به دو حدیث اشاره می‌شود؛ پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «من حج فزارنی فی مسجدی بعد وفاتی کان کمن زارنی فی حیاتی»؛ هر که حج به جا آورده و مرا بعد از وفاتم زیارت کند گویا مرا در زمان حیاتم زیارت کرده است. همچنین ایشان فرموده‌اند: «من زار قبری وجبت له شفاعتی یوم القیمة و من لم یزر قبری فقد جفانی»؛ کسی که قبر من را زیارت کند، شفاعت من برای او واجب می‌شود و کسی که قبرم را زیارت نکند، بر من جفا کرده است.^۲ سخنرانی مولوی بشیر احمد عثمانی در کنگره مکه مکرمه^۳ با عنوان «معرکه مکه مکرمه»^۴:

در سال ۱۳۴۳ هجری سلطان بن سعود بر حجاز مقدس، مسلط شد و قبور و قبه‌های جنت المعلی و جنت البقیع را در حرمین شریفین نابود ساخت که به سبب آن، مسلمانان عالم شدیداً ناراحت شدند؛ لذا سلطان نجد در ایام حج ۱۳۴۴ هجری کنفرانسی برپا ساخت که از میان علماء هندوستان، حضرت علامه مفتی کفایت اللّه، رهبر جمعیت علماء هند دهلی، حضرت علامه بشیر احمد عثمانی، علامه سید سلیمان ندوی، مولوی محمد علی جوهر، مولوی شوکت علی و تعداد دیگری از علماء در آن شرکت کردند.^۵

سلطان بن سعود در این کنفرانس به این چند مطلب، اشاره کردند:

۱. همان، ص ۳۵.
۲. همان، ص ۵۳.
۳. ماهنامه انوار المدینه، لاهور، ج ۱۵، شماره ۲، ذی‌قعدة؛ ۱۴۰۶ به نقل از کتاب عقائد اهل سنت و جماعت در ردّ وهابیت و بدعت، عبدالرحمان سربازی، ص ۵۵.
۴. این کنگره را در اعتراض به تخریب بقاع متبرکه علمای اسلام تشکیل داده بودند.
۵. عقاید اهل سنت و جماعت در وهابیت و بدعت، عبدالرحمان سربازی، ص ۵۵.

۱. ما درباره فروع اختلافی امامان چهارگانه سخت گیری نمی کنیم، لکن هیچ قدرتی نمی تواند ما را از اصل توحید و تمسک به کتاب و سنت، جدا سازد؛ به این کار، راضی باشند یا نه.

۲. چرا ما به یهود و نصارا کافر می گوئیم، زیرا آنها غیر الله را پرستش می کنند و می گویند: «ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفی»؛ پس کسانی که قبور بزرگان را می پرستند و به سوی آنها سجده می کنند، همانند بت پرستان، کافر و مشرک اند.

۳. چون عمر اطلاع پیدا کرد که عده ای در وادی حدیبیه رفته و در کنار شجره الرضوان، نماز می خوانند، دستور داد آن درخت را ببرند تا بعدها مردم، خدای نکرده، به پرستش آن درخت پردازند.^۱

منظور سلطان بن سعود این بود که نابود کردن قبه ها نیز همانند بریدن درخت رضوان است.

گروه علماء هندوستان پس از مشورت تصمیم گرفتند که شیخ الاسلام حضرت علامه بشیر احمد عثمانی دیوبندی، به نمایندگی آنها در جواب سخنان سلطان بن سعود، سخنرانی کند.

ایشان گفتند:

علماء اهل سنت هرگونه کامیابی را در پیروی کامل از کتاب الله و سنت رسول خدا می دانند، لکن درک زمان و مکان استفاده از کتاب و سنت رسول خدا ﷺ کاری است که در خور هر کس و ناکس نیست، بلکه برای رسیدن به آن به شدت به رأی عاقلانه و اجتهاد صحیح نیازمندیم مثلاً، رسول الله ﷺ زینب بنت جحش را به همسری خود درآورد و به این مطلب که مردم از این کار، چه برداشتی خواهند کرد، هیچ توجهی نفرمود.^۲

۱. همان، ص ۵۶.

۲. همان، ص ۵۷.

مولوی عثمانی در ادامه، دربارهٔ فرق میان سجده عبادت و سجده تعظیمی، چنین گفت:

اگر کسی به قبر یا هر چیزی غیر الله برای عبادت سجده کند قطعاً کافر می‌شود، اما ضروری نیست که هر سجده‌ای، سجده عبادت باشد که شرک جلی و شرک حقیقی است. ممکن است سجده، سجده تعظیمی و احترام باشد که مقصود از آن، بزرگداشت فرد دیگری است. البته این کار در شریعت ما قطعاً نارواست و می‌توان به جای آورنده آن را مجازات نمود، اما نمی‌توان چنین شخصی را مشرک و خون و مال او را مباح قرار داد. و خداوند در قرآن به سجده کردن فرشتگان به حضرت آدم علیه السلام و سجده کردن برادران و پدر و مادر حضرت یوسف علیه السلام به ایشان، اشاره کرده است. و بیشتر مفسران این سجده را سجده معروف؛ یعنی قرار دادن پیشانی بر زمین دانسته‌اند و آن را سجده تعظیمی نامیده‌اند.^۱

مسأله دیگری که باید بیان شود، موضوع نبودن کردن قبه‌ها است که ما آن را کار درستی نمی‌دانیم. نقل شده، و لید بن عبدالملک به حاکم مدینه، عمر بن عبدالعزیز، دستور داد که حجره‌های امهات المؤمنین را نابود ساخته، مسجد نبوی را توسعه دهد. حضرت عمر بن عبدالعزیز در هنگام خراب کردن حجره‌ها چون حجره عایشه را نیز خراب کرد که بهسبب آن، قبرهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و عمر و ابوبکر ظاهر شدند؛ در آن هنگام او چنان به گریه آمد که هرگز با چنین وضعی گریه نکرده بود. مقصودم این است که خراب کردن قبور بزرگان بر دل‌های مردم تأثیر گذاشته، و باعث ناراحتی آنها شده است.^۲

درباره مسأله قطع درخت، عمر به علت احساس این خطر که مبادا در جاهلان به پرستش آن پردازند، دستور داد که آن را ببرند. بیعت رضوان در سال شش هجری

۱. همان، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۵۹.

رحلت پیامبر ﷺ در سال دهم هجری بود و بعد از آن حضرت، دو سال و نیم زمان خلافت خلیفه اول بود، اما بریدن آن درخت، برای پیامبر ﷺ و برای خلیفه اول ضروری نشد. سپس خلافت عمر آغاز شد، اما معلوم نیست که حضرت عمر در دوران خلافت ده ساله خود اراده بریدن آن درخت را داشت، اگرچه این کار عمر یقیناً صحیح بوده؛ اما این گنبدها از قرن‌ها پیش بوده و در این قرن چهاردهم نیز هیچ کسی دیده نشده که آنها را بپرستد.^۱

در شب معراج، از رسول خدا ﷺ خواسته شد که بر جبل طور نماز بخواند؛ زیرا آن جایی است که خدا با حضرت موسی ﷺ صحبت کرده بود، پس چرا ما باید از ادای نماز بر جبل نور که در آنجا اولین وحی الهی بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده بود، بازداشته شویم؟

از پیامبر خواسته شد که در مسکن شعیب عليه السلام نماز بخواند، پس چه اشکالی دارد اگر ما در مسکن حضرت خدیجه کبری که پیامبر ﷺ بیست و هشت سال حیات طیبه خود را در آنجا گذرانیده است، دو رکعت نماز نافله بخوانیم.^۲

نتیجه

مذهب اصلی جماعت دیوبندی‌ها، مذهب حنفی است و از تصوف نیز تأثیر پذیرفته‌اند. بنیان‌گذاران و علماء نسل اول دیوبند، به تصوف، گرایش بیشتری داشتند و لی نسل جدید دانش آموختگان دیوبند، بیشتر، گرایش حدیثی دارند. از تصریحات آنها در کتاب‌های قدیمی و جدید علماء این فرقه مانند شیخ حسین احمد مدنی، شیخ خلیل احمد سهارنپوری، شیخ محمد تهانوی، شیخ عبدالشکور حنفی و شیخ احمد رضا بجنوردی و دیگران، دانسته می‌شود که شیخ محمد بن عبدالوهاب، از خوارج شمرده شد، و بعضی دیگر او را، فاسق و خونخوار می‌دانستند. برخی دیگر

۱. همان، ص ۶۰.

۲. المهند علی المفند، صص ۲۸ - ۲۹.

ایشان را کم عقل و کودن تلقی نموده و از وی و دعوت ایشان بیزاری جسته‌اند. عده‌ای برای پیروان مکتب دیوبند در ایران در استان سیستان و بلوچستان هستند و برای اولین بار حدود هشتاد سال قبل تحصیل علوم دینی به هند و مستقیماً به دارالعلوم دیوبند رهسپار شدند که از معروف‌ترین این گروه عبدالحمید کجدری، مولوی عبدالرحیم، مولوی محمد عمر سربازی، مولوی عبدالعزیز ملازهی، مولوی تاج محمد بزرگ‌زاده، مولوی داد رحمن قصرقندی و دیگران هستند که بعد از بازگشت از دیوبند، مدارس و مکتب خانه‌هایی را در شهرهای مختلف بلوچستان تأسیس کردند که امروزه تعداد آنها به ده‌ها مدرسه می‌رسد. این کار، بخشی از تأثیرگذاری فرقه دیوبند در شرق کشور است. این مدارس، همچون دارالعلوم دیوبند، طلابی را تربیت نمودند که اکثر علمای حنفی مذهب بلوچستان با تأثیرپذیری از استادان خود، پیرو گرایش دیوبندی شدند و امروزه گرایش دیوبندی، گرایش اکثر علماء در حوزه‌های علمیه بلوچستان و خراسان جنوبی است. هر چند که بین دیوبندیان و سلفی‌ها تفاوت‌هایی وجود دارد اما گرایش‌های حدیثی، وجه اشتراک این دو گروه است و از نسبت دادن این علماء به سلفی‌ها بیزاری جسته می‌شود.

منابع:

١. آلوسى، جلاء العينين فى محاكمة الاحمدين، مطبعة المدنى، قاهرة، ١٩٨٠م.
٢. ابن تيميه، احمد بن عبدالحليم بن عبدالسلام، قاعدة الجلية فى التوسل و الوسيلة، دارالكتاب العربى، بيروت، ٢٠٠٦م.
٣. ابن حجر، احمد بن على، فتح البارى؛ شرح الصحيح البخارى، اول، دارالريان للتراث، قاهرة، ١٤٠٧ق.
٤. ابوالمكرم، عبدالجيل، دعوة الامام محمد بن عبدالوهاب بين مؤيديها و معانديها فى شبه القارة الهنديه، الطبعة الاول، چاپ دارالاسلام نشر و توزيع، رياض، ١٤٢١ق.
٥. ابوالمكرم بن عبدالجيل، علماء اهل الحديث فى الهند، چاپ دارالكتاب و السنه، رياض، ١٤١٩ق.
٦. ابوزهره، الامام محمد، تاريخ المذاهب اسلاميه، دارالفكر العربى، مصر، ١٩٩٦م.
٧. حسنى عبدالحى بن فخرالدين، نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر، دائرة المعارف عثمانيه، حيدرآبادكن.
٨. دهلوى، شاه ولى الله، حجة الله البالغة، مكتبة الكوثر للنشر للتوزيع، رياض، ١٤٢٠ق.

۹. سرهندی مجددی، محمد حسن، *الاصول الاربعه فی تردید الوهابیه*، هند، بی تا.
۱۰. سقاف، حسن بن علی، *السلفیه الوهابیه*، دارالامام النووی، اردن، بی تا.
۱۱. السلیمان، محمد بن عبدالله، *رشیدرضا و دعوة شیخ محمد بن عبدالوهاب*، مکتب المعلی، کویت، ۱۹۸۸م.
۱۲. سهارنپوری، خلیل احمد، *المهّند علی المّفنّد*، اداره اسلامیات، انارکلی لاهور، ۱۴۰۴ق.
۱۳. سهارنپوری، خلیل احمد، *عقاید علماء اهل سنت دیوبند*، اداره اسلامیات، انارکلی لاهور، آوریل ۱۹۸۳م.
۱۴. سید طالب الرحمان، *الدیوبندیه: تعریفها، عقائدها، دارالصمعی للنشر و التوزیع*، ۱۴۱۹ق.
۱۵. عزیز، احمد، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه: نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۷.
۱۶. قادری، محمدطیب، *تجانب اهل السنة*، بریلوی هند، ۱۳۶۱ق.
۱۷. کرانوی، شیخ حبیب احمد، *قواعد فی علوم الحدیث*، بیروت، سال ۱۳۹۲ق.
۱۸. کشمیری، محمد انوراه، *فیض الباری فی شرح البخاری*، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
۱۹. کشمیری، محمد انورشاه، *التصریح علی تواتر فی نزول المسیح*، تحقیق: عبدالفتاح ابوغده، مکتب المطبوعات الاسلامیه بحلب، چاپ پنجم، ۱۴۱۲ق.
۲۰. مدنی، احمد حسین، *الشهاب الثاقب علی المشرق الکاذب*، الجامعه النظامیه، لاهور، پاکستان، ۱۳۲۶ق.
۲۱. مشکور، محمدجواد، *فرهنگ فرق اسلامی*، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس، مشهد، ۱۳۶۸.
۲۲. مشیر الحسن، جنبش اسلامی و گرایش‌های قومی در مستعمره هند، ترجمه: لاهوتی، بنیاد پژوهشی‌های اسلامی، آستان قدس، مشهد، ۱۳۶۷.
۲۳. الندوی، ابوالحسن، *المسلمون فی الهند*، المجمع الاسلامی العلمی، لکهنو، هند، ۱۴۰۷ق.

٢٤. الندوی، ابوالحسن، رجال الفكر و الدعوة فی الاسلام، الجزء الرابع: الامام الدهلوی، دارالقلم للنشر و التوزیع، کویت، ١٤٠٥ ق.
٢٥. الندوی، ابوالحسن، مولانا محمد الیاس و نهضت دعوت و تبلیغ، ترجمه: مدلول محمد قاسم قاسمی، انتشارات احمد جام، ١٣٧٧.
٢٦. نعمانی، دعايات مكشفه، اداره اسلامیات، انارکلی لاهور، ١٩٩٩ م.
٢٧. النمر، عبدالمنعم، تاريخ الاسلام فی الهند، مؤسسه الجامعيه للدراسات و النشر و التوزیع، بیروت، ١٤٠١ ق.
٢٨. النمر، عبدالمنعم، مولوی ابوالکلام آزاد، المصلح الدین و الزعیم السیاسی فی الهند، مطابع الحصیئة المصریة العامة الکتاب، ١٩٩٣ م.
٢٩. ولایتی، علی اکبر، پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، وزارت خارجه، ١٣٨٦.